

پرسش ۶۶۳: معنی آیهی (وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ)

السؤال / ۶۶۳: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

اللهم صلّ على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

اللهم صلّ على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.

(وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ)، ما معنى هذا الآية، وهل لها علاقة بأصحاب المهدي (عليه السلام) أو المهديين؟

(اگر می خواستیم از بین شما فرشتگانی قرار می دادیم تا در روی زمین جانمایی کنند).

معنای این آیه چیست و آیا با یاران مهدی (ع) یا مهديين (ع)، ارتباطی دارد؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً.

(وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ * وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي

الأَرْضِ يَخْلَفُونَ * وَإِنَّهُ لَعَلَّمُ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ [الزخرف: 57 - 61].

(وقتی فرزند مریم، به عنوان مثالی برای قوم تو زده می‌شود، قوم تو از آن مثال، باز می‌دارند * و (در پاسخ) می‌گویند: آیا خدای ما بهتر است یا او؟ آن‌ها این سخن را برای مُجادله می‌گویند، بلکه آن‌ها قومی هستند که (با تو) دشمنی می‌کنند. * فرزند مریم، بنده‌ای است که به او نعمت دادیم، و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم * و اگر می‌خواستیم، از میان شما ملائکه‌ای قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند، * و این قرارداد الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)، به آن شک نکنید، و از من دنباله‌روی کنید که این است راه مستقیم) [الزخرف: 57 - 61].

قریش والعرب كانوا يجادلون بمغالطة يصيغونها على أنها سؤال يطلبون جوابه من محمد (صلى الله عليه وآله)، وسؤالهم يقارن بين ألوهية أصنامهم التي يدعونها وألوهية عيسى التي يدعيها المسيحيون لعيسى (عليه السلام)

قریش و عرب، به صورتی مغالطه‌آمیز، مُجادله می‌کردند و این مجادله را در قالب سؤالی که پاسخ آن را از محمد (ص) درخواست می‌کردند، مطرح می‌نمودند. پرسش آن‌ها قیاسی بود بین ألوهیت (خدا بودن) بت‌هایشان که مخاطبشان بود و خدا بودن عیسی (ع) که مسیحیان برای عیسی (ع) مدعی هستند

في حين أنّ المسؤول (صلى الله عليه وآله) الذي ينكر عليهم تأليه الأصنام أيضاً لا يقر بألوهية عيسى (عليه السلام) المطلقة

در حالی که شخص سؤال شونده (ص)، همان‌طور که خدا بودن بت‌ها را انکار می‌کند، خدا بودن مطلق عیسی (ع) را نیز منکر می‌شود؛

بل يقول إن عيسى (عليه السلام) إنسان وعبد من عباد الله وخليفة من خلفاء الله في أرضه، ولهذا وصف الله حالهم بأنهم مجادلون، لأن السؤال مبني على فرض غير صحيح ولا يقره ولا يقول به المسؤول

حتی می گوید عیسی (ع) انسان و بنده ای از بندگان خدا و خلیفه ای از خلفای خدا در زمینش می باشد. به همین جهت خداوند حالت آن ها را به «جَدَل کننده» توصیف نموده است؛ زیرا سؤال آن ها، بر مبنای فرضی غیر صحیح بنا شده است و سؤال شونده، نه به آن اقرار می کند و نه آن را قبول دارد.

وهذا الأسلوب يستخدمه أئمة الكفر دائماً عندما يجدون أن أدلة الدعوة الإلهية قد أخذت بأعناقهم فيصيغون سؤالاً مبنياً على مغالطة وفرض غير صحيح لا يقره ولا يقول به المسؤول ليشكلوا على الدعوة الإلهية ويطلبون جواباً لمغالطتهم وسؤالهم الخاطئ والمبني على الخطأ

این روشی است که پیشوایان کفر به طور مرتب از آن استفاده می کنند؛ وقتی می بینند، دلایل دعوت الهی آن ها را مُلزم نموده است، سؤالی مبنی بر فرضی غیر صحیح و مغالطه آمیز مطرح می کنند که شخص سؤال شونده، نه به آن اقرار می کند، و نه آن را قبول دارد، تا بر دعوت الهی اشکال بگیرند. آن ها پاسخی برای مغالطه و سؤال اشتباه خود می خواهند که بر یک مبنای غلط پایه گذاری شده است.

وهؤلاء جوابهم يكون في بيان أن السؤال مبني على فرض خاطئ ليتضح أنهم مجرد مجادلين كما وصفهم القرآن: (مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ).

پاسخ این افراد به این صورت است که سؤال، بر فرضی اشتباه پایه گذاری شده، تا روشن شود که آن ها فقط قصد جدال دارند، همان طور که قرآن آن ها را این گونه

توصیف فرموده است: (آن‌ها این سخن را نمی‌گویند جز برای جدل بلکه آن‌ها قومی ستیزه جویند).

وَمِنْ ثَمَّ انْتَقَلَ النَّصَّ الإِلَهِيَّ إِلَى الْقَوْلِ: (وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلَفُونَ): أي لو نشاء لجعلنا منكم خلفاء - كالملائكة معصومين أنقياء أطهار - يخلفون الله سبحانه وتعالى بعد محمد (صلى الله عليه وآله)، ويخلفون محمداً (صلى الله عليه وآله) بعد انتقاله إلى الملائكة الأعلى، ويخلف بعضهم بعضاً، كما أنه سبحانه جعل قبل هذا عيسى (عليه السلام) عبد الله خليفة لله في أرضه

به همین دلیل است که متن الهی به این سخن منتقل شده است: (و اگر می‌خواستیم، از میان شما ملائکه‌ای قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند)؛ یعنی اگر می‌خواستیم از میان شما خلفایی قرار می‌دادیم، که مثل فرشتگان، معصوم و پاک هستند، تا پس از محمد(ص)، جانشین خدای سبحان و متعال شوند و پس از انتقال محمد(ص) به ملائکه‌ای، جانشین او گردند؛ بعضی از آن‌ها جانشین بعضی دیگر شوند، همان گونه که خدای سبحان، قبل از این هم عیسی(ع) بنده خدا را خلیفه‌ی خدا در زمین قرار داد.

فَاللَّهُ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى قَالَ عَنْ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ): (وَجَعَلْنَاهُ)، ثُمَّ قَالَ: (لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ) وَالْجَعْلُ فِيهِمَا وَاحِدٌ، (إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مِثْلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ...) أَي جَعَلَ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِثْلًا وَقِدْوَةً وَقَائِدًا يَقْتَدِي بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَيَتَّبِعُونَهُ، وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَ مِنْكُمْ خُلَفَاءَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ تَقْتَدُونَ بِهِمْ وَتَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمْ وَتَتَّخِذُونَهُمْ مِثْلًا يَحْتَدِي بِهِ كَمَا جَعَلَ اللَّهُ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (مِثْلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ).

خدای سبحان و متعال، در مورد عیسی (ع) فرموده است: (وَجَعَلْنَاهُ) «او را قرار دادیم»، سپس فرمود: (لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ) «از میان شما قرار دادیم». عبارت «جَعَلَ» (قرار دادن) در هر دو یکسان است. (او بنده‌ای است که به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم * و اگر می‌خواستیم، از میان شما قرار می‌دادیم....)؛ یعنی عیسی (ع) به عنوان مثال، الگو و رهبری قرار داده شده است تا بنی اسرائیل به او اقتدا و از او پیروی کنند و اگر خداوند می‌خواست از میان شما، خلفایی در این امت قرار می‌داد تا به آنها اقتدا کنید و از آنها بیاموزید و آنها را به عنوان مثالی برای خود برگزید تا مثل آنها شوید، همان‌طور که خداوند، عیسی (ع) را (الگوی) قرار داد: (مثالی برای بنی اسرائیل).

وحقيقة أنّ العجب لا ينقضي ممن يسمّون أنفسهم مفسري القرآن، ويقولون إنّ المراد هنا هو "بدلاً منكم" [11]، فلو كان يمكن أن تقلب المعاني بهذه الصورة القبيحة بإضافة ألفاظ تغير معنى الكلام تماماً بحيث يقلب النفي إيجاباً والإيجاب نفيّاً، لما بقي للكلام معنى

واقعاً تعجب از کسانی که خود را مُفسّر قرآن می‌نامند و می‌گویند منظور از (منکم) (از شما) در این جا، (بدلاً منکم) (به جای شما) است، پایان ندارد. [12] اگر قرار باشد، معانی (آیات) به این شکل قبیح، وارونه شود و به این گونه کلماتی را اضافه کنیم تا معنی جمله را به کلی تغییر دهد و «منفی» تبدیل به «مثبت» و «مثبت» تبدیل به «منفی» شود، دیگر برای جملات، معنایی باقی نمی‌ماند.

فكيف لعاقل أن يقول إنّ معنى (منكم) هو (بدلاً منكم)، هذا كمن يقول إنّ معنى (نعم) هو (لا)، ومعنى (لا) هو (نعم)!!!

چگونه شخص عاقلی می‌تواند بگوید معنای (منکم) (از شما)، (بدلاً منکم) (به جای شما) است؟! این درست مثل این است که کسی بگوید: معنای «بله»، «نه» است و معنای «نه»، «بله» است!!!

في حين أنّ عدَّ فرد من الجن أو الإنس بأنه من الملائكة لسبب،
كمشابهتهم في الطاعة أو نقاء وطهارة باطنه أو لارتقائه معهم في
السموات، قد ذكر في القرآن، فالله قد عدَّ إبليس من الملائكة لأنه كان
قبل أن يعصي وبحسب ارتقائه في السموات يُحسب من الملائكة:

در حالی که به حساب آوردن فردی از جنیان یا یک انسان به عنوان یکی از فرشتگان، دلیلی دارد، مثلاً در مشابهت با آن‌ها در اطاعت، پاکیزگی، طهارت باطن یا ارتقا به همراه آن‌ها در آسمان‌ها. در قرآن، خداوند، ابلیس را به عنوان یکی از فرشتگان یاد کرده است، به این دلیل که ابلیس پیش از سرپیچی، و به سبب ارتقای در آسمان‌ها، از فرشتگان محسوب می‌شد:

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى) [طه: 116].

(و زمانی که به فرشتگان گفتیم، به آدم سجده کنید، آن‌ها سجده کردند مگر ابلیس که

سَر باز زد) [طه: 116]

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) [البقرة: 34].

(و زمانی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، همگی سجده کردند مگر

ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران بود) [البقرة: 34].

والجعل في الآيات المتقدمة هو نفسه الجعل الأول لآدم (عليه السلام) خليفة الله في أرضه (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) [البقرة: 30]

(جعل) (قرار دادن) درآیات قبلی، همان (جعل) (قرار دادن) اول آدم (ع) به عنوان خلیفه‌ی خدا در زمینش است: (و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین، خلیفه‌ای قرار می‌دهم، (فرشتگان) عرض کردند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در زمین فساد می‌کند و خون‌ها را می‌ریزد، در حالی که ما تو را حمد و تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. (خداوند) فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید) [البقرة: 30]

وهو نفسه جعل الله لداود (عليه السلام) خليفة في الأرض (يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) [ص: 26].

و این مانند همان (جعل) (قرار دادن) داوود (ع) توسط خداوند، به عنوان خلیفه‌ای در زمین است: (ای داوود! ما تو را به عنوان خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق، حکمرانی کن، و از هوا (ی نفس) پیروی نکن که تو را از راه خدا بازمی‌دارد. کسانی که (انسان‌ها را) از راه خداوند گمراه می‌کنند (و باز می‌دارند) به جهت فراموش کردن روز حساب، برایشان عذابی شدید است.) [ص: 26]

فلو رتبنا الآيات وقرأناها بالتوالي سنجد أنّ القرآن ينص بوضوح على أنّ أمر الاستخلاف بدأ بآدم (عليه السلام) وهو مستمر بعد محمد (صلى الله عليه وآله) (.... وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً..... يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ

بِالْحَقِّ..... إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ.....
وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ).

اگر آیات را کنار هم قرار دهیم و پشت سر هم بخوانیم، می فهمیم که قرآن به روشنی تأکید دارد که مسئله‌ی تعیین جانشین، از آدم (ع) آغاز شد و تا محمد (ص) ادامه دارد (... و زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم.... ای داوود ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق، حکمرانی کن.... (فرزند مریم)، فقط بنده‌ای است که به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم.... و اگر می‌خواستیم، از میان شما فرشتگانی را قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند).

وقد شاء سبحانه وتعالى وفعل ما أراد وجعل ملائكة في الأرض
يخلفون بعد محمد (صلى الله عليه وآله) كما أنه جعل عيسى سابقاً قبل
محمد (صلى الله عليه وآله)، وهؤلاء هم آل محمد (عليهم السلام) الأئمة
والمهديون [13].

خداوند سبحان و متعال اراده فرمود و آنچه را اراده نمود، به انجام رسانید و فرشتگانی در زمین قرار داد تا پس از محمد (ص) در زمین خلافت کنند، همان‌گونه که عیسی (ع) را پیش از محمد (ص) قرار داده بود، و این (فرشته)ها، همان آل محمد (ع) هستند، امامان و مهدیین. [14]

لهذا [15] أتم سبحانه بقوله: (وَإِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا
وَاتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ):

از این رو [16]، خداوند سبحان سخنش را این گونه به پایان می‌رساند: (و این جعل (قرار دادن) الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)، به آن شک نکنید، از من پیروی کنید، این راه مستقیم است)

أَيُّ إِنَّ هَذَا الْجَعْلَ الْإِلَهِيَّ (لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ) - وَالَّذِي نَقَلَ بِنَصِّ وَصِيَّةِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) الْوَحِيدَةِ لَيْلَةَ وَفَاتِهِ [17] - عِلْمٌ يَعْرِفُ بِهِ دِينَ اللَّهِ الْحَقِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَيُّ كَمَا وَصَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِأَنَّهُ كِتَابٌ عَاصِمٌ مِنَ الضَّلَالِ أَبَدًا (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ) [18]

یعنی این (جعل) (قرار دادن) الهی (لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ) (از میان شما قرار می‌دهیم) که تنها با متن وصیت محمد (ص) در شب وفاتش نقل شده است [19]، علمی است که به واسطه‌ی آن، دین حق خداوند، تا روز قیامت شناخته می‌شود، یعنی همانگونه که رسول الله (ص) آن را به «نوشتارِ بازدارنده از گمراهی تا ابد» توصیف کرده است (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ) (و این جعل) (و قرار دادن) الهی، علمی است برای ساعت) [20].

والله يقول هو كذلك فلا تشكوا بأنه عاصم لكم من الانحراف والضلال عند ساعة القيامة الصغرى وظهور من يحتج بهذا النص، فمن يحتج بهذا النص فهو صاحبه وإلا لما صحَّ أن يوصف النص بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، فلو لم يكن محفوظاً من الله أن يدعيه الكاذبون المبطلون حتى يدعيه صاحبه [21] لكان وصفه بأنه عاصم من الضلال كذباً وإغراءً للمكلفين باتباع الباطل، وهذا أمر لا يصدر من العالم الصادق القادر الحكيم المطلق سبحانه.

خداوند می‌فرماید که این وصیت این گونه است، پس شک نکنید که هنگام ساعت قیامت صغری و ظهور کسی که با این نص احتجاج می‌کند، این وصیت شما را از انحراف و گمراهی، باز می‌دارد. هر کسی که به این نص احتجاج نمود، صاحب آن

است، وگرنه توصیف نص به این که هر کس که به آن چنگ بزند را از گمراهی باز می‌دارد، اشتباه است؛ اگر از سوی خداوند از این که دروغ‌گوهای باطل، نتوانند آن را ادعا کنند، تا این که صاحب آن، وصیت را مدعی شود، مورد حفاظت نباشد، [22]) این توصیف که وصیت، بازدارنده از گمراهی است، دروغ و فریب دادن افراد مُکَلَّف برای پیروی از باطل محسوب می‌شود و این موردی است که از دانای راست‌گوی توانای حکیم مطلق، صادر نمی‌شود.

**إِذْنِ، فَلَا تَشْكُوا أَنهَا سَاعَةُ الْقِيَامَةِ الصَّغْرَى عِنْدَمَا يَرْفَعُ هَذَا الْكِتَابِ
صَاحِبِهِ (فَلَا تَمْتَرْنَ بِهَا)**

پس وقتی صاحب این نوشتار (وصیت) آن را آورد، شک نکنید که ساعت قیامت صغری فرا رسیده است: (فَلَا تَمْتَرْنَ بِهَا) (به آن شک نکنید).

فَمَنْ يَرْفَعُ هَذَا الْكِتَابِ فَهُوَ صَاحِبُهُ

هر کسی که این نوشتار را بیاورد، صاحب آن است

**فَإِذَا كُنْتُمْ تَرِيدُونَ النِّجَاةَ مِنَ الضَّلَالِ وَالْإِنْحِرَافِ اتَّبِعُوا مُحَمَّدًا (صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِقَبُولِ وَصِيَّتِهِ الَّتِي أَوْصَاهَا لَيْلَةَ وَفَاتِهِ وَالَّتِي فِيهَا الْعِلْمُ
الَّذِي يَكْفِيكُمْ لِلنِّجَاةِ أَبَدًا، وَفِيهَا عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَعْرِفَةُ الْحَقِّ عِنْدَ الْقِيَامِ،
وَتَشْخِصُ الْمُدْعَى عِنْدَمَا يَرْفَعُ هَذَا الْكِتَابِ الْمَوْصُوفِ بِأَنَّهُ عَاصِمٌ مِنَ
الضَّلَالِ [23]).**

پس اگر می‌خواهید از گمراهی و انحراف نجات پیدا کنید، از محمد(ص) با پذیرفتن وصیتش که در شب وفاتش آن را نوشت، پیروی کنید؛ وصیتی که علمی در آن است که باعث نجات شما تا ابد می‌شود؛ در آن علم ساعت و شناخت حق به هنگام قیام

وجود دارد، و همچنین تشخیص مدعی، هنگامی که این نوشتار بازدارنده از گمراهی را بیاورد. [24]

(وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) أَي اتَّبِعُوا مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي نَصِهِ مِنْ اللَّهِ عَلَى مَنْ يَخْلَفُونَهُ مِنْ بَعْدِهِ.

(از من پیروی کنید، این راه مستقیم است)، یعنی از محمد(ص) در وصیتش که از جانب خداوند است به کسانی که پس او جانشین او می‌شوند، پیروی کنید.

وَالْوَصِيَّةُ كِتَابٌ كَتَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي آخِرِ لِحَظَاتِ حَيَاتِهِ امْتِثَالًا لِقَوْلِهِ تَعَالَى: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) [البقرة: 180]

وصیت، نوشتاری است که رسول الله(ص) آن را در آخرین لحظات زندگی اش به پیروی از سخن خداوند، نوشته است: (هنگامی که وفاتتان برسد، بر شما واجب است، اگر خیر (و خوبی) به جای گذاشتید، به والدین و نزدیکان، وصیت نیکو کنید، (وصیت کردن) حقی است بر پرهیزگاران) [25]

ووصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به أبداً، وأؤكد في آخر لحظات حياته؛ لأنه نبي يوحى له فما يقوله في آخر لحظات حياته هو خلاصة رسالته وما يحفظ الدين بعده

و (رسول الله(ص)) این وصیت را برای هر کس که به آن چنگ زند، تا ابد، بازدارنده از گمراهی توصیف می‌کند. تأکید می‌کنم، در آخرین لحظات زندگی اش؛ از آن جا که ایشان پیامبری است که به او وحی می‌شود، آنچه در آخرین لحظات زندگی اش می‌گوید، چکیده‌ی رسالتش و وسیله‌ای برای حفظ دین پس از خودش می‌باشد.

فما بالك إذا كان مع شدة مرضه وأوجاع السم التي كانت تقطع كبده مهتماً أشد الاهتمام أن يكتب هذا الكتاب ويصفه بأنه عاصم من الضلال، فهذا الكتاب من الأهمية بمكان بحيث إن الله سبحانه وتعالى الذي كان يرحم محمداً (صلى الله عليه وآله) إلى درجة أنه يشفق عليه من كثرة العبادة التي تتعب بدنه فيخاطبه بقوله: (طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) نجده سبحانه مع شدة رحمته بمحمد (صلى الله عليه وآله) وإشفاقه عليه يكلف محمداً (صلى الله عليه وآله) في آخر لحظات حياته أن يملي كتاباً ويصفه بأنه عاصم من الضلال على رؤوس الأشهاد رغم ما كان يعانيه محمد (صلى الله عليه وآله) من آلام السم الذي كان يسري في بدنه ويقطع كبده [26].

حال چه فکر می کنید، وقتی که ایشان، با شدت بیماریش و درد سم که کبدش را قطعه قطعه کرده است، بسیار تلاش می نمود تا این نوشتار را بنویسد و آن را به «وصیت بازدارنده از گمراهی» توصیف می کند. اهمیت این نوشتار به حدی است که خداوند سبحان و متعال که به محمد(ص) رحم می کند تا اندازه ای که از زیادی عبادتی که بدنش را به سختی می اندازد، به او خطاب می کند: (طه، * ما این قرآن را نفرستادیم تا خود را به سختی بیندازی)، با این که می بینیم خدای سبحان با این شدت رحمتی که به محمد(ص) روا دارد و نسبت به ایشان مهربان است، ولی در آخرین لحظات زندگی ایشان، به او دستور می دهد تا نوشتاری بنویسد و آن را جلوی همه این گونه توصیف نماید: «نوشتار بازدارنده از گمراهی»؛ با وجود این که از سمّ، دردهای بسیاری متحمل شده است و سم در بدنش جریان دارد و کبد او را قطعه قطعه نموده است. [27]

وهذه بعض النصوص التي وصف فيها الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) كتاب الوصية بأنه عاصم من الضلال وفي آخر لحظات حياته

این ها بعضی از روایت هایی است که رسول (الله) محمد(ص)، نوشتارِ وصیت در آخرین لحظات زندگی اش را به بازدارنده از گمراهی توصیف می کند.

ففي يوم الخميس أراد كتابته لكل الأمة وأراد أن يشهد عليه عامة الناس ولكن منعه جماعة وطعنوا في قواه العقلية وقالوا إنه يهجر (أي يهذي ولا يعرف ما يقول) [28]، فطردهم وبقي رسول الله بعد يوم الخميس إلى يوم وفاته الاثنين، فكتب في الليلة التي كانت فيها وفاته وصيته وأملاها على علي (عليه السلام) وشهدها بعض الصحابة الذين كانوا يؤيدون كتابتها يوم الخميس:

در روز پنجشنبه می خواست وصیت را برای همه‌ی امت بنویسد و می خواست همه‌ی مردم را بر آن شاهد بگیرد، ولی گروهی او را بازداشتند و در قوای عقلانی ایشان طعنه زدند و گفتند: ایشان هذیان می گوید (یعنی هذیان می گوید و نمی فهمد، چه می گوید). [29] پیامبر (ص) آن‌ها را طرد نمود و رسول الله (ص) پس از پنجشنبه تا روز وفاتش که دوشنبه بود، زنده بودند. در شبی که وفاتشان بود، وصیتش را نوشت و برای علی (ع) املا نمود و بعضی از صحابه را که نوشتن آن را در پنجشنبه تأیید نمودند، شاهد بر آن گرفت:

في كتب السنة:

عن ابن عباس، قال: (يوم الخميس وما يوم الخميس، اشد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه فقال: ائتوني اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فتنازعوا، ولا ينبغي عند نبي نزاع، فقالوا ما شأنه؟ أهرج، استفهموه، فذهبوا يردون عليه، فقال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعوني إليه، وأوصاهم بثلاث قال: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم وسكت عن الثالثة أو قال فنسيتها) [30].

در کتاب‌های اهل سنت:

ابن عباس می گوید: «روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! درد به رسول الله صلی الله علیه و سلم فشار آورد، (و) فرمود: «برای من (قلم و کاغذی) بیاورید تا برای شما

مسئله‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». (آن‌ها) دعوا کردند و نزد پیامبر نزاع جایز نیست. گفتند: پیامبر صلی الله علیه و سلم را چه می‌شود، آیا هذیان می‌گوید؟! به صورت سؤالی پرسیدند. (پیامبر صلی الله علیه و سلم) فرمود: «من را رها کنید. حالتی که من در آن هستم، بهتر است از آنچه شما مرا به آن می‌خوانید. شما را به سه مطلب وصیت می‌کنم: مشرکین را از جزیره العرب (شبه جزیره‌ی عربستان) بیرون نمایید، از هیأت‌های بیگانگان همان‌طور که من پذیرایی می‌کردم، پذیرایی نمایید و...»، گفت: سومی را نگفت، یا من فراموش کردم.» ([31])

عن ابن عباس، قال: (يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رؤيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ائتوني بالكتف والدواة، أو اللوح والدواة، أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقالوا: إن رسول الله يهجر) ([32]).

ابن عباس می‌گوید: «روز پنج‌شنبه و چه پنج‌شنبه‌ای! سپس اشک‌هایش جاری شد به گونه‌ای که برگونه‌هایش مثل دانه‌های مروارید می‌ریخت. (ابن عباس) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کتف و دواتی (یا لوح و دواتی) برای من بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»، گفتند: رسول الله هذیان می‌گوید.» ([33])

في كتب الشيعة:

عن سليم بن قيس الهلالي، قال: (سمعت سلمان يقول: سمعت علياً (عليه السلام) بعد ما قال ذلك الرجل (عمر) ما قال و غضب رسول الله (صلى الله عليه وآله) و دفع الكتف: ألا نسأل رسول الله (صلى الله عليه وآله) عن الذي كان أراد أن يكتبه في الكتف مما لو كتبه لم يضل أحد ولم يختلف اثنان.....) ([34]).

در کتاب‌های شیعه:

سلیم بن قیس می‌گوید: «از سلمان شنیدم که می‌گفت: از علی (ع) شنیدم، پس از این که آن مرد (عمر) آن جمله را گفت و رسول الله (ص) خشمگین شد و کتف را انداخت: آیا از رسول الله (ص) در مورد چیزی که می‌خواست در کتف بنویسد، سؤال نکنیم؟! چیزی که اگر می‌نوشت هیچ کس گمراه نمی‌شد و دو حتی نفر هم اختلاف نمی‌کردند...!» [35]

عن سلیم بن قیس الهلالي، قال الإمام علي (عليه السلام) لطلحة: (ألست قد شهدت رسول الله (صلى الله عليه وآله) حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: "إنّ نبي الله يهجر" فغضب رسول الله (صلى الله عليه وآله).....) [36].

سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: امام علی (ع) فرمود: «ای طلحه! آیا شاهد نبودی زمانی که رسول الله (ص) کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت، گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند، دوست تو آن مطلب را گفت: پیامبر خدا هذیان می‌گوید. رسول الله (ص) خشمگین شدند...» [37]

عن سلیم بن قیس إنّ علياً (عليه السلام) قال لطلحة في حديث طويل عند ذكر تفاخر المهاجرين والأنصار بمناقبهم وفضائلهم: (يا طلحة، أليس قد شهدت رسول الله (صلى الله عليه وآله) حين دعانا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة بعده ولا تختلف فقال صاحبك ما قال إنّ رسول الله يهجر فغضب رسول الله (صلى الله عليه وآله) وتركها؟ قال: بلى قد شهدته) [38].

سلیم بن قیس می‌گوید: علی (ع) در حدیثی طولانی که در آن ذکر تفاخر مهاجرین و انصار نسبت به مناقب و فضایل آنها است، به طلحه می‌فرماید: «ای طلحه! آیا شاهد

رسول الله (ص) نبودی، هنگامی که از ما کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که باعث می شود امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند، ولی دوست تو آن سخن خود را گفت، (گفت:) رسول الله (ص) هذیان می گوید. رسول الله (ص) خشمگین شد و آن (نوشته) را ترک کرد»، (طلحه) گفت: بله شاهد بودم. ([39])

وفي كتاب الغيبة للطوسي نقل النص الوحيد المروي للكتاب العاصم من الضلال الذي أراد رسول الله (صلى الله عليه وآله) كتابته كما ثبت في أصح كتب السنة البخاري ومسلم، ومن نقل الوصية عن الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) هم آل محمد (عليهم السلام):

در کتاب غیبت طوسی، تنها متنی که از نوشتار بازدارنده از گمراهی روایت شده است، وجود دارد؛ همان نوشتاری که رسول الله (ص) می خواست آن را بنویسد؛ نوشتاری که در صحیح ترین کتاب های اهل سنت، مثل بخاری و مسلم، وجود دارد. آل محمد (ع) وصیت را از محمد رسول (الله) (ص)، نقل فرمودند:

عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثفان سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكي الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين (عليه السلام)، قال: (قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) - في الليلة التي كانت فيها وفاته - لعلي (عليه السلام): يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله (صلى الله عليه وآله) وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علي، إنه سيكون بعدي إثنا عشر إماماً ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الاثني عشر إماماً، سماك الله تعالى في سمائه: علياً المرتضى، وأمير المؤمنين، والصدیق الأكبر، والفاروق الأعظم، والمأمون، والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك. يا علي، أنت وصيي على أهل بيتي حيهم وميتهم، وعلى نسائي؛ فمن ثبتها لقيتني غداً، ومن طلقها فأنا بريء منها، لم ترني ولم أرها في عرصة القيامة،

وَأنت خلیفتی علی امتی من بعدی، فإذا حضرتک الوفاة فسلمها إلى ابني الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزکی المقتول، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابنه سید العابدین ذی الثغفات علی، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابنه موسی الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابنه علی الرضا، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابنه محمد الثقة التقی، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابنه علی الناصح، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد (علیهم السلام). فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابنه أول المقربین (وفي مصادر أول المهديین)، له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنین) [40].

از ابا عبدالله جعفر بن محمد (ع) از پدرش باقر (ع) از پدرش زین العابدین (ع) از پدرش سید الشهدا (ع) از پدرش امیر مؤمنان (ع) از رسول خدا (ص) روایت شد که آن حضرت در همان شبی که شب رحلتش بود به علی (ع) فرمود: «ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور» و حضرت رسول اکرم (ص) وصیت خود را املا فرمود و علی (ع) می نوشت تا به اینجا رسید که فرمود: «ای علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آن ها دوازده مهدی هستند. پس تو ای علی اولین دوازده امام می باشی. خدای تعالی تو را در آسمان، علی مرتضی، امیر مؤمنان، صدیق اکبر، فاروق اعظم، مأمون و مهدی نامید و این نام ها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی! تو وصی من بر خاندانم هستی چه زنده باشند و چه مرده، و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری فردای قیامت مرا دیدار می کند و هر یک را که تو طلاق دهی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید؛ و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر امتم هستی. هرگاه وفات رسید (خلافت) را به فرزندم حسن

واگذار کن، که او بَرّ وصول [41] است. چون او وفاتش رسید آن (خلافت) را به فرزندم حسین زکیّ شهید مقتول بسپارد. چون هنگام وفات حسین رسید آن (خلافت) را به فرزندش سید العابدین ذی الثّغفان علی [42] بسپارد. چون هنگام وفات او برسد آن را به فرزندش محمد باقر العلم بسپارد، و چون وفات او رسد آن را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش موسی کاظم بسپارد، و چون وفات او فرا رسد آن را به فرزندش علی رضا بسپارد؛ و چون وفات او فرا رسد آن را به فرزندش محمد تقی واگذارد، و چون هنگام وفات او رسد آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد؛ و چون وفات او رسد آن را به فرزندش حسن فاضل واگذارد، و چون وفات او برسد آن را به فرزندش محمد که مستحفظ از آل محمّد (ع) است، تسلیم می‌کند. ایشان دوازده امامند. بعد از آن‌ها دوازده مهدی می‌باشند. پس وقتی که وفات او رسید آن را به فرزندش که نخستین مقربین (نخستین مهدیین) است می‌سپارد؛ و برای او سه نام است: يك نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آن‌ها عبد الله و احمد هستند، و نام سوّم او مهدی است و او اوّلین مؤمنان است» [43].

ووصف الرسول له بأنه عاصم من الضلال أبداً يجعل من المحال أن يدعيه مبطل، ومن يقول إنّ ادعائه من المبطلين ممكن فهو يتهم الله سبحانه بالعجز عن حفظ كتاب وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أو يتهم الله بالكذب؛ لأنه وصف الكتاب بأنه عاصم من الضلال أبداً، ومن ثم لم يكن كذلك!! أو يتهم الله بالجهل؛ لأنه وصفه بوصف لا ينطبق عليه جاهلاً بحاله، وحاشاه سبحانه من هذه الأوصاف وتعالى الله عما يقول الجاهلون علواً كبيراً.

این که رسول الله (ص) این وصیت را به (وصیت) بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف نموده است، محال است که شخص باطلی بتواند ادعای وصیت کند. هر کس که بگوید: ادعای وصیت از سوی (مدعیان) باطل، امکان دارد، خدای سبحان را به

ناتوانی از محافظت از نوشتاری متهم می‌کند که آن را برای هر کس که بدان چنگ زند، بازدارنده از گمراهی می‌داند! یا خدا را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، چون خداوند این نوشتار را به نوشتار بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف کرده است، و اگر شخص (باطلی) بتواند ادعای وصیت کند، دیگر این نوشتار دیگر بازدارنده از گمراهی نخواهد بود!! و یا خدا را به نادانی متهم کرده است؛ چون خدا وصیت را به صفتی توصیف کرده است که بر آن منطبق نیست و خدا نسبت به آن نادان است! از خدای سبحان، این خصوصیت‌ها به دور است و خداوند، خیلی بلند مرتبه‌تر از آنچه این جاهلان می‌گویند، می‌باشد (تعالی الله عما یقول الجاهلون علواً کبیراً).

**فلا بد أن یحفظ العالم القادر الصادق الحکیم المطلق سبحانه النص -
الذی وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسک به - من ادعاء المبطلین
له حتی یدعیه صاحبه ویتحقق الغرض منه، وإلا لکان جاهلاً أو عاجزاً أو
کاذباً مخادعاً ومغریاً للمتمسکین بقوله باتباع الباطل. ومحال أن یكون الله
سبحانه جاهلاً أو عاجزاً؛ لأنه عالم وقادر مطلق، ویستحیل أن یصدر من
الحق سبحانه وتعالی الکذب؛ لأنه صادق وحکیم، ولا یمکن وصفه
بالکذب، وإلا لما أمکن الرکون إلی قوله فی شیء ولا نتقض الدین.**

در نتیجه، دانای توانای راست‌گوی حکیم مطلق سبحان، باید متنی (نص) که آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، برای هر کس که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است، از ادعا نمودن توسط افراد باطل بازدارد، تا این که صاحب (اصلی) آن، مدعی آن شود و هدف از این متن، محقق شود؛ وگرنه خداوند، نادان، ناتوان یا دروغ‌گوی فریب‌کار است و کسانی که با توجه به سخن او (به وصیت) چنگ زدند را به پیروی از باطل، کشانده است. محال است که خدای سبحان، نادان یا ناتوان باشد، چون او دانای مطلق است، و محال است که از حضرت حق سبحان و تعالی، دروغ سر بزند، چون او

راست‌گو و حکیم است، و نمی‌توان او را به دروغ‌گو بودن توصیف کرد، وگرنه نمی‌توان در هیچ مسئله‌ای به سخنش اعتماد کرد، و دین از بین می‌رود.

ونص خليفة الله في أرضه على من بعده مع وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به - نصاً إلهياً^[44] - لا بد أن يكون محفوظاً من الله أن يدعيه الكاذبون المبطلون حتى يدعيه صاحبه وإلا فسيكون كذباً وإغراءً للمكلفين باتباع الباطل، وهذا أمر لا يصدر من العالم الصادق القادر الحكيم المطلق سبحانه.

این متن که خلیفه‌ی خدا در زمین نسبت به شخص پس از خودش که آن را به بازدارنده از گمراهی برای همه‌ی کسانی که به آن چنگ بزنند، توصیف نموده است و متنی الهی است،^[45] باید از سوی خداوند، از ادعا نمودن توسط افراد دروغ‌گو و باطل، محافظت شود، تا این که صاحب (اصلی)، آن را ادعا کند، وگرنه به سبب امکان پیروی از (مدعی) باطل، دروغ و فریب برای مکلفین محسوب می‌شود، و این (چنین متنی) از دانای راست‌گویی توانای حکیم مطلق سبحان صادر نمی‌شود.

فلو قال لك إنسان عالم بالغيب ومآل الأمور: إذا كنت تريد شرب الماء فاشرب من هنا وأنا الضامن أنك لن تسقى السم أبداً من هذا الموضع، ثم إنك سقيت في ذلك الموضع سماً فماذا يكون الضامن؟ هو إما جاهل، وإما كاذب من الأساس، أو عجز عن الضمان، أو اخلف وعده، فهل يمكن أن يقبل من يؤمن بالله أن يصف الله بالجهل أو بالكذب أو العجز أو خلف الوعد؟! تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

اگر انسانی که دانای به غیب و فرجام امور است، به تو بگوید: اگر می‌خواهی آب بنوشی، از این جا بنوش و من تضمین می‌کنم که هیچ وقت در این جا سم نباشد؛ سپس شما آن جا سم بنوشی، آن شخص ضمانت کننده، چگونه شخصیتی خواهد بود؟ او یا

نادان است، یا از پایه و اساس دروغ‌گو است یا از ضمانت کردن ناتوان است و یا خُلف وعده نموده است! آیا کسی که به خدا ایمان دارد می‌تواند خدا را به نادانی، دروغ‌گویی، ناتوانی یا خُلف وعده توصیف کند؟! خدا از این موارد، خیلی بالاتر است (تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً).

وقد تكفل الله في القرآن وفيما روي عنهم (عليهم السلام) بحفظ النص الإلهي من أن يدعيه أهل الباطل، فأهل الباطل مصروفون عن ادعائه، فالأمر ممتنع كما قال تعالى: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) [الحاقة: 44 - 46].

خداوند، در قرآن و روایاتی که از اهل بیت (ع) وارد شده است، حفاظت از متن الهی را بر عهده گرفته است، تا این که اهل باطل نتوانند آن را ادعا نمایند. اهل باطل از ادعای نص، به دور هستند؛ این رخدادی غیرممکن است، همان‌طور که خدای متعال فرموده است: (اگر او بعضی از سخنان (دروغ) را به ما نسبت دهد، با قدرت از او می‌گیریم، سپس رگ گردنش را می‌زنیم). [الحاقة: 44 - 46]

ومطلق التقول على الله موجود دائماً ولم يحصل أن منعه الله، وليس ضرورياً أن يهلك الله المتقولين مباشرة، بل أنه سبحانه أمهلهم حتى حين، وهذا يعرفه كل من تتبع الدعوات الظاهرة البطلان كدعوة مسيئة، فأكد ليس المراد في الآية مطلق التقول على الله، بل المراد التقول على الله بادعاء القول الإلهي الذي تقام به الحجة، عندها يتحتم أن يتدخل الله ليدافع عن القول الإلهي الذي تقام به الحجة، وهو النص الإلهي الذي يوصله خليفة الله لتشخيص من بعده والموصوف بأنه عاصم من الضلال؛ حيث أن عدم تدخله سبحانه مخالف للحكمة، ومثال هذا القول أو النص: وصية عيسى (عليه السلام) بالرسول محمد (صلى الله عليه وآله)،

ووصية الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) بالأئمة والمهدين (عليهم السلام) [46].

(تَقُول) (دروغ بستن) به خدا، همیشه بوده، ولی خداوند از آن جلوگیری نکرده است، و ضروری نیست که خداوند، بعد از «گفتن»، سریعاً آن‌ها را هلاک کند؛ بلکه خداوند سبحان، به آن‌ها فرصتی می‌دهد، و این موضوع برای کسانی که دعوت‌هایی که باطل بودنشان روشن است را دنبال می‌کنند (مانند دعوت مُسیلمه)، مشخص است. قطعاً منظور در آیه، صرفاً (تَقُول) (گفتن) نیست، بلکه منظور از (تَقُول) (و دروغ بستن) بر خداوند، موردی از (تَقُول) است که شخص ادعای سخن الهی بکند که بوسیله آن اقامه حجت می‌شود. این‌جا است که قطعاً خداوند وارد (کار) می‌شود، تا از سخن الهی که بوسیله آن اقامه حجت می‌شود، حمایت کند، و این نصی است که خلیفه‌ی خدا آن را (به مردم) می‌رساند تا جانشین پس از خودش شناخته شود، و آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، توصیف نموده است. عدم دخالت خدای سبحان به جهت حمایت از نصّ، مخالف حکمت است؛ مثال این سخن یا نص: وصیت عیسی (ع) به محمد رسول الله (ص) و وصیت محمد رسول الله (ص)، به امامان و مه‌دیین (ع) می‌باشد. [47]

فالأية في بيان أنّ هذا التقول ممتنع، وبالتالي فالنص محفوظ لصاحبه ولا يدعيه غيره، وتوجد روايات تُبَيِّن أنّ الآية في النص الإلهي على خلفاء الله بالخصوص، فهو نص إلهي لا بد أن يحفظه الله حتى يصل إلى صاحبه، فهو نص إلهي محفوظ من أي تدخل يؤثر عليه سواء كان هذا التدخل في مرحلة نقله إلى الخليفة الذي سيوصله، أم في مرحلة - أو مراحل - وصوله إلى الخليفة الذي سيدعيه [48].

آیه بیان می‌دارد که این نوع «تَقُول» (ادعا)، ممتنع (غیرممکن) است و در نتیجه «متن» برای صاحبش مورد حفاظت قرار می‌گیرد است و کسی غیر از او آن را ادعا

نمی‌کند. روایاتی وجود دارد که روشن می‌کند، این آیه، اختصاصاً مربوط به نص الهی بر خلفای الهی است. این نص الهی است که خداوند باید از آن محافظت کند، تا به صاحب آن برسد، و این نصی است الهی که از هر دخالتی که روی آن تأثیر بگذارد، محفوظ است، چه این دخالت در مرحله‌ی انتقال این وصیت به خلیفه‌ای باشد که وصیت به او می‌رسد، یا در مرحله یا مراحل رسیدن به خلیفه‌ای که آن را ادعا می‌کند [49].

وهناك روايات بيّنت هذه الحقيقة، وهي أنّ تقول في هذه الآية هو بخصوص النص الإلهي: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: (سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: "يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ"، قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: "وَاللَّهِ مُتَمُّ نُورِهِ"، قَالَ: وَاللَّهِ مُتَمُّ الْإِمَامَةِ.... قُلْتُ: قَوْلُهُ: "إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ"، قَالَ: يَعْنِي جِبْرَائِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وَلايَةِ عَلِيِّ (عليه السلام). قَالَ: قُلْتُ: "وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلاً مَا تُؤْمِنُونَ"، قَالَ: قَالُوا إِنَّ مُحَمَّدًا كَذَابٌ عَلَى رَبِّهِ وَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهَذَا فِي عَلِيِّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا، فَقَالَ: إِنَّ وَلايَةَ عَلِيِّ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) [50].

روایاتی وجود دارد که این حقیقت را روشن می‌کنند: این که «تقول» در این آیه، مربوط به نص الهی است: محمد بن فضیل از ابو الحسن (ع) روایت می‌کند: «از سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند». فرمود: «می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین (ع) را با دهان‌هایشان خاموش کنند». عرض کردم: و خدا نور خود را کامل می‌کند. فرمود: «خدا نور امامت را کامل می‌کند...». عرض کردم: سخن خداوند: (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) (قرآن سخن فرستاده‌ای کریم است). فرمود: «یعنی جبرئیل، از سوی خدا، در مورد ولایت علی (ع)». (راوی)

می‌گوید: عرض کردم: (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ) (سخن شاعر نیست، تعداد کمی ایمان می‌آورند). فرمود: «گفتند: محمد به پروردگارش دروغ می‌بندد و خداوند او را به این موضوع در مورد علی، امر نکرده است، به همین دلیل خداوند (این آیه از) قرآن را فرستاد». فرمود: «ولایت علی، از سوی پروردگار جهانیان است و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم» ([51]).

كما أنّ الإمام الصادق (عليه السلام) يقول: (إنّ هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلا تبر الله عمره) ([52]).

همان‌طور که امام صادق (ع) می‌فرماید: «این امر را جز صاحبش ادعا نمی‌کند، مگر این که عمرش کوتاه می‌شود.» ([53])

فالمبطل مصروف عن ادعاء الوصية الإلهية الموصوفة بأنها تعصم من تمسك بها من الضلال، أو أنّ ادعاءه لها مقرون بهلاكه قبل أن يظهر هذا الادعاء للناس، حيث أنّ إمهاله مع ادعائه الوصية يترتب عليه إما جهل وإما عجز أو كذب من وعد المتمسكين به بعدم الضلال، وهذه أمور محالة بالنسبة للحق المطلق سبحانه، ولهذا قال تعالى: (لأخذنا منه باليمين * ثمّ لقطنا منه الوتين). وقال الصادق (عليه السلام): (تبر الله عمره).

ادعای وصیت الهی از سوی شخص باطل ممتنع است. وصیتی که مُتَّصِف به این شده است، که هر کس که به آن چنگ زند گمراه نمی‌شود؛ یا ادعای شخص باطل، باعث هلاک شدن او می‌شود، پیش از این که این ادعا را برای مردم، ظاهر کند، زیرا فرصت دادن به او تا وصیت را مدعی شود، دلیل بر نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی کسی است که به کسانی که وعده‌ی عدم گمراهی به خاطر چنگ زدن به وصیت را داده

است، می‌باشد و این مواردی است که برای حقّ مطلق سبحان محال است، و به همین دلیل خدای متعال فرموده است: (با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم) و امام صادق (ع) فرمود: «خدا عمر او را کوتاه می‌کند.»

وللتوضیح أكثر أقول: إنّ الآية تطابق الاستدلال العقلي السابق وهو أنّ الادعاء ممتنع وليس ممكناً، فإن قوله تعالى: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)، معناه أنّ الهلاك ممتنع لامتناع التقول أي أنه لو كان متقولاً لهلك [54]، والآية تتكلم مع من لا يؤمنون بمحمد (صلى الله عليه وآله) والقرآن، وبالتالي فالاحتجاج بالكلام في الآية ليس بها كونها كلام الله؛ لأنهم لا يؤمنون بهذا، بل الاحتجاج هو بضمون الآية، أي احتجاج بما هو ثابت عندهم عقلاً وهو أنّ النص الإلهي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به لا يمكن أن يدعيه غير صاحبه؛ لأن القول بأنه يمكن أن يدعيه غير صاحبه يلزم منه نسب الجهل أو العجز أو الكذب لله سبحانه وتعالى.

برای توضیح بیشتر می‌گویم: آیه، منطبق بر استدلال عقلی یاد شده پیشین می‌باشد؛ این که ادعا (ی وصیت) محال است و (به هیچ وجه) ممکن نمی‌باشد. سخن خداوند متعال: (و اگر (محمد) بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم) به این معنا است که هلاک نمودن (توسط خداوند) غیرقابل اجتناب است؛ یعنی اگر او «تقول کند» (ادعا کند)، هلاک می‌شود. [55] مخاطب این آیه کسانی هستند که به محمد (ص) و قرآن ایمان ندارند، بنابراین احتجاج نمودن به این سخن، در آیه، به این دلیل که سخن خداوند است، نمی‌باشد، چون آن‌ها به خداوند ایمان ندارند، بلکه احتجاج به مضمون آیه است، یعنی احتجاج به مطلبی که از جهت عقلی برای آن‌ها ثابت شده است؛ یعنی این که نص الهی که به بازدارنده از گمراهی بودن آن برای کسی که به آن چنگ می‌زند،

اشاره شده است، غیر از صاحب (اصلی) آن نمی‌تواند مدعی داشته باشد؛ زیرا اگر بگوییم کسی غیر از صاحب (اصلی) آن بتواند آن را ادعا کند، لازم می‌شود به خدای سبحان و متعال نسبت نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی داده شود.

إذن فلا يمكن - عقلاً وقرآناً وروايةً - أن يحصل ادعاء النص الإلهي التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أي أن النص محفوظ من الادعاء حتى يدعيه صاحبه ليتحقق الغرض من النص وهو منع الضلال عن المكلف المتمسك به كما وعده الله سبحانه.

بنابراین، از جهت عقلی، قرآنی و روایی، امکان ندارد که کسی بتواند نص الهی تشخیصی را ادعا کند؛ (نصی که) مُتَّصِف به این شده است که برای هر کس که به آن چنگ بزند، بازدارنده از گمراهی باشد؛ یعنی نص، از این که کسی بتواند آن را ادعا کند، حفظ شده است تا این که صاحبش آن را ادعا کند و هدف از نص، محقق شود، که همان جلوگیری از گمراه شدن مکلفینی است که به وصیت چنگ زده‌اند؛ همان‌طور که خدای سبحان به آن وعده داده است.

وللتوضيح والتفصيل أكثر أقول:

برای توضیح و تفصیل بیشتر می‌گوییم:

إنّ مدعي المنصب الإلهي:

مدعی منصب و جایگاه الهی:

• **إما أن يكون مدعياً للنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، فهذا المدعي محق ولا يمكن أن يكون كاذباً أو**

مبطلاً؛ لأن هذا النص لا بد من حفظه من ادعاء الكاذبين والمبطلين، وإلا فسيكون الله قد أمر الناس بالتمسك بما يمكن أن يضلهم، ورغم هذا قال عنه بأنه عاصم من الضلال أبداً، وهذا كذب يستحيل أن يصدر من الله.

* یا این شخص، مدعی نص تشخیصی است که متصف به بازدارنده از گمراهی بودن برای کسی که به وصیت چنگ زند، می باشد، که در این صورت این مدعی بر حق است و امکان ندارد دروغ گو یا باطل باشد؛ زیرا که نص باید از ادعای دروغ گوینان و افراد باطل در امان باشد، وگرنه خداوند مردم را به چیزی دستور داده است که ممکن است گمراهشان کند، و در عین حال گفته است که وصیت، بازدارنده از گمراهی است، و این دروغی است که غیرممکن است از خداوند صادر شود.

• وإما أن يكون مدعياً للمنصب الإلهي ولكنه غير مدعٍ للنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، وهكذا مدعي: إما أن يكون ادعاؤه فيه شبهة على بعض المكلفين لجهلهم ببعض الأمور، وهذا ربما يمضي الله به الآية ويهلكه رحمة بالعباد وإن كان بعد ادعائه بفترة من الزمن رغم أنه لا حجة ولا عذر لمن يتبعه. وإما أنه لا يحتمل أن يشتهبه به أحد إلا إن كان طالباً للباطل فيتبع شخصاً بدون نص تشخيصي كما بينت، ومع هذا تصدر منه سفاهات كثيرة ويجعل الله باطله واضحاً وبيّناً للناس، وهذا لا داعي أن تطبق عليه الآية بل ربما أمهل فترة طويلة من الزمن فهو يترك لمن يطلبون الباطل بسفاهة.

* یا این که این شخص، مدعی جایگاه الهی است ولی مدعی نص تشخیصی، نصی که متصف به این شده است که برای کسی که به آن چنگ زند، باعث عدم گمراهی می شود، نمی باشد. این چنین مدعی، یا در ادعایش برای بعضی از مکلفین، شبهه وجود دارد، به دلیل این که آن ها نسبت به برخی امور نادان هستند، و چه بسا خداوند به خاطر

مهربانی نسبت به بندگان، بر چنین شخصی (عذاب و) آیه‌ای بفرستد و او را هلاک کند، هر چند این هلاکت پس از گذشت مدتی از ادعای او باشد؛ با توجه به این که این چنین شخصی دلیل و حجتی برای ادعای خود ندارد و کسانی که از او دنباله‌روی می‌کنند نیز عذری ندارند. یا این که ممکن نیست کسی به واسطه‌ی (ادعای) او گمراه شود، مگر این که چنین کسی خودش دنبال باطل باشد، و همان طور که گفتیم از شخصی بدون داشتن نص تشخیصی دنباله‌روی کند؛ با این حال مسایل باطل زیادی از او (مدعی باطل) صادر می‌شود، و خداوند ادعای باطل او را برای مردم، روشن و واضح می‌کند. این چنین شخصی، دلیلی ندارد تا این آیه بر او تطبیق کند و شاید مدت زیادی از زمان سپری شود و این شخصی رها شود تا کسانی که دنبال باطل هستند، با بی‌خردی از او پیروی نمایند.

وهذا تقرب لیتوضح الأمر أكثر: نفرض أنّ هناك ثلاث دوائر؛ بيضاء، ورمادية، وسوداء. فالدائرة البيضاء محمية من أن يدخل لها كاذب، وبالتالي فكل من دخلها فهو مدع صادق ويجب تصديقه، فالآية: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) واجبة التطبيق في هذه الدائرة.

مثالی برای نزدیک کردن و توضیح بیشتر: فرض کنیم سه دایره داریم: سفید، خاکستری، سیاه. دایره‌ی سفید از ورود افراد دروغ‌گو در امان است، در نتیجه هر کسی که وارد آن شود، مدعی راست‌گویی است و واجب است او را تصدیق کنیم. آیه‌ی: (و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم) بر این دایره قابل تطبیق است.

والرمادية غير محمية من أن يدخل لها الكاذب، فلا يصح الاعتماد على من كان فيها وتصديقه، ورغم هذا فيمكن أن تحمي بعض الأحيان

من الكاذب بعد دخوله رحمة بالعباد رغم أنهم لا عذر لهم باتباع من كان في هذه الدائرة، فالآية ممكنة التطبيق على هذه الدائرة وليس واجبة التطبيق.

دایره‌ی خاکستری از ورود افراد دروغ‌گو در امان نیست و اعتماد و تأیید هر کسی که در داخل آن است، صحیح نمی‌باشد؛ زیرا این امکان وجود دارد که بعضی اوقات از افراد دروغ‌گو حمایت شود. بعد از این که (فرد دروغ‌گو) وارد دایره شد، (این حمایت) به دلیل رحمت بر بندگان است به رغم این که عذری برای آن‌ها برای پیروی از کسانی که در این دایره هستند، وجود ندارد. این آیه می‌تواند بر (افراد) این دایره تطبیق کند و تطبیق آن واجب و الزام‌آور نیست.

والثالثة سوداء غير محمية من أن يدخل لها الكاذب، بل هي دائرة الكاذبين وواضحة بأنها دائرة الكاذبين، فلا داعي لحمايتها أصلاً من الكاذبين لا قبل دخولهم ولا بعد دخولهم، فالآية ليس موضعها هذه الدائرة.

دایره‌ی سوم، از ورود افراد دروغ‌گو در امان نیست و بلکه دایره‌ی دروغ‌گویان می‌باشد و کاملاً واضح است که این دایره، دایره‌ی دروغ‌گویان است؛ اصلاً دلیلی برای محافظت از این دایره از دروغ‌گویان نیست، نه پیش از ورود آن‌ها و نه پس از ورود آن‌ها و مصداق آیه، این دایره نمی‌باشد.

فلا بد إذن من الانتباه إلى أنّ كلامنا في منع ادعاء النص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال وليس في ادعاء المنصب الإلهي عموماً، فادعاء المنصب الإلهي أو النبوة أو خلافة الله في أرضه باطلاً بسفاهة ودون الاحتجاج بالوصية (النص التشخيصي) حصل كثيراً وربما بقي حياً من ادعى باطلاً فترة من الزمن، ومثال لهؤلاء مسيلمة الكذاب ادعى أنه نبي في حياة رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله) وبقي

مسيلمه حياً بعد موت رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله)، فالادعاء بدون شهادة الله ونص الله وبدون الوصية لا قيمة له وهو ادعاء سفیه، فمن يصدق هكذا مدعٍ مبطل لا عذر له أمام الله.

در نتیجه، باید توجه داشت که سخن ما در مورد غیرممکن بودن ادعای نص تشخیصی است؛ نصی که به بازدارنده از گمراهی، توصیف شده است؛ ولی ادعای جایگاه الهی داشتن به طور کلی، ممنوع نیست. ادعای جایگاه الهی یا پیامبری یا خلافت الهی در زمین، باطل و سفیهانه است و بدون احتجاج به وصیت (نص تشخیصی) بسیار اتفاق افتاده است و چه بسا کسی که ادعای باطل کند، مدت زمانی هم زنده بماند. مثال این افراد، مسيلمه‌ی کذاب است که در زمان رسول الله (ص) ادعای پیامبری نمود و مسيلمه پس از وفات رسول الله حضرت محمد (ص) نیز زنده بود. ادعای بدون شهادت خدا و نص خدا و بدون وصیت، فایده‌ای ندارد و ادعایی سفیهانه است و هر کس که این مدعی باطل را تصدیق کند، عذری در محضر خداوند ندارد.

إذن، فالمقصود ليس منع أهل الباطل من الادعاء مطلقاً، بل منعهم من ادعاء النص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم لمن تمسك به من الضلال وهو وصية خليفة الله للناس

بنابراین، منظور، ممتنع بودن ادعای اهل باطل به صورت مطلق نیست، بلکه منظور ممتنع بودن ادعای «نص تشخیصی» است، نصی که به بازدارنده از گمراهی برای کسی که به آن چنگ می‌زند، توصیف شده است که همان وصیت خلیفه‌ی خدا برای مردم است.

وهذا المنع الذي أثبتناه عقلاً وأكد عليه النص القرآني والروائي يؤكد أيضاً الواقع، فمرور مئات السنين على النص دون أن يدعيه أحد كافٍ لإثبات هذه الحقيقة، فقد مرّ على وصايا الأنبياء في التوراة ووصية عيسى (عليه السلام) مئات السنين ولم يدعيها غير محمد (صلى الله عليه وآله) وأوصيائه من بعده، كما ولم يدع وصية النبي غير الأئمة (عليهم السلام)

این ممتنع بودن را به صورت عقلی ثابت نمودیم و نص قرآنی و روایی نیز آن را تأیید می‌کند. این موضوع را واقعیت نیز تأیید می‌کند؛ گذشت صد‌ها سال بر این نص، بدون این که کسی آن را ادعا کند، برای اثبات این حقیقت کافی است! از وصیت‌های پیامبران در تورات و از وصیت عیسی (ع) صد‌ها سال گذشته است و کسی غیر از محمد (ص) و اوصیای پس از او، آن را ادعا نکرده‌اند؛ همان طور که وصیت پیامبر (ص) را غیر از امامان (ع) کسی ادعا نکرده است.

وقد احتج الإمام الرضا (عليه السلام) بهذا الواقع على الجاثليق فبعد أن بيّن النص من الأنبياء السابقين على الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) من التوراة والإنجيل احتج الجاثليق بأنّ النصوص يمكن أن تنطبق على أكثر من شخص، فكان احتجاج الإمام الرضا (عليه السلام) على الجاثليق أنه لم يحصل أن ادعى الوصايا المبطلون

امام رضا (ع) این واقعیت را بر جاثلیق احتجاج کرده است. بعد از این که از تورات و انجیل، نص از پیامبران پیشین بر حضرت محمد رسول (الله) (ص) را بیان نمود، جاثلیق اینگونه احتجاج کرد که ادعای نص‌ها می‌تواند بر بیش‌تر از یک شخصی امکان‌پذیر باشد، احتجاج امام رضا (ع) بر جاثلیق این بود که وصایا را افراد باطل ادعا نکردند

وهذا هو النص موضع الفائدة قال الجاثليق: (..... ولكن لم يتقرر عندنا بالصحة أنه محمد هذا، فأما اسمه محمد فلا يصح لنا أن نقر لكم بنبوته ونحن شاكون أنه محمدكم..... فقال الرضا (عليه السلام): "احتجتم بالشك، فهل بعث الله من قبل أو من بعد من آدم إلى يومنا هذا نبياً اسمه محمد؟ وتجدونه في شيء من الكتب التي أنزلها على جميع الأنبياء غير محمد؟" فأجتموا عن جوابه) [56].

این نص، برای تشخیص مدعی است. جاثلیق گفت: «... ولی برای ما ثابت نشده است که این شخص، همان محمد(ص) است. به صرف این که نام او محمد(ص) است، نمی‌توانیم به پیامبر بودن او اقرار کنیم، و ما شک داریم که این شخص، همان محمد(ص) شما باشد...». (امام) رضا(ع) فرمود: «به شک احتجاج کردید! آیا خدا پیش یا پس از آن، از زمان آدم تا امروز، پیامبری که نامش محمد باشد، برانگیخت؟ در حالی که او را در همه‌ی کتاب‌هایی که بر همه‌ی پیامبران فرستاده شد، غیر از محمد(ص) می‌بینید؟!» (آن‌ها) از پاسخ بازماندند. [57]

فاحتجاج الأوصياء السابقين بهذا النص حجة على من يؤمن بهم، وقد احتج عيسى ومحمد صلوات الله عليهما به، فعيسى (عليه السلام) احتج بنص الأنبياء السابقين عليه رغم عدم مباشرتهم له، ومحمد (صلى الله عليه وآله) كما في القرآن احتج بنص عيسى (عليه السلام) عليه ونص الأنبياء قبل عيسى (عليه السلام) عليه، قال تعالى: (وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) [الصف: 6].

احتجاج اوصیای پیشین به این نص، بر کسانی که به آن‌ها ایمان دارند، حجت است. عیسی(ع) و محمد(ص) به آن احتجاج کردند. عیسی(ع) به نص پیامبران پیشین احتجاج نمود، با توجه به این که بلافاصله پس از آن‌ها نبود. همان‌طور که در قرآن ذکر

شده است، محمد(ص) به نص عیسی(ع) و همین طور به نص پیامبران پیش از عیسی(ع) به او احتجاج کرده است. خدای متعال فرمود: (و زمانی که عیسی بن مریم فرمود: ای بنی اسرائیل، من رسول خدا به سوی شما هستم، و توراتی که پیش روی من است را تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است، بشارت می‌دهم. وقتی دلایل روشن را آورد، گفتند: این سحری آشکار است.) [الصف: 6]

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) [الأعراف: 157].

کسانی که از پیامبر اهل ام القری (مکه) تبعیت می‌کنند، همان کسی که (نام) او را که در تورات و انجیل نوشته شده است، دیدند، آن‌ها را به (انجام) معروف دستور می‌داد و از (انجام) منکر باز می‌داشت، پاکی‌ها را برای آن‌ها حلال می‌کند و خبائث را بر آن‌ها حرام می‌کند و بارهای تکالیف سنگین و زنجیرها را از آن‌ها برمی‌دارد. کسانی که ایمان آوردند و از او حمایت کردند و او را یاری نمودند و از نوری که با او فرستاده شد، تبعیت کردند، آن‌ها همان رستگاران اند.) [الأعراف: 157]

والله بين في القرآن أن ادعاء محمد (صلى الله عليه وآله) لو كان باطلاً - وحاشاه - لما تركه يدعيه؛ لأن الله متكفل بحفظ النص وصونه من ادعاء المبطلين، أو يمكن أن نقول إن الله متكفل بصرفهم عن النص

خداوند در قرآن بیان کرده است که اگر ادعای محمد(ص) باطل بود (که هرگز این طور نیست) خدا او را با ادعا نمودنش رها نمی‌کرد، زیرا خداوند وظیفه‌ی حفظ نص

و نگه داشتن از ادعای اهل باطل را بر عهده دارد، یا می‌توان اینگونه گفت که خداوند وظیفه دارد آن‌ها را از (ادعای) نص بازدارد.

(فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ *
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ *
تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ
بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ
لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ * وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ
* وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ * فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) [الحاقة: 38 - 52].

(قسم به آنچه می‌بینید * و آنچه نمی‌بینید * این سخن فرستاده‌ای کریم است * و سخن شاعر نیست، تعداد اندکی ایمان می‌آورند * و سخن کاهن نیست، تعداد اندکی یاد می‌کنند * از جانب پروردگار جهانیان فرستاده شده است * و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد * با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم * سپس رگ قلبش را می‌زنیم * و هیچ یک از شما نمی‌تواند از آن بازدارد * و این تذکری برای پرهیزگاران است * و می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب می‌کنید * و این حسرتی برای کافرین است * و حقی آشکار است * پروردگار بزرگت را ستایش کن). [الحاقة: 38 - 52]

و ها هو كتاب الوصية الذي كتبه الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) ليلة وفاته موجود منذ أكثر من ألف عام في الكتب، ويستطيع أي إنسان أن يقرأه ويطلع عليه ولكن لم يتمكن مبطل من ادعائه مع كثرتهم، فالله صرف عنه كل مدع كاذب، حيث ادعى كثيرون النبوة والإمامة والمهدوية ولكن أبداً لم يتمكن أحدهم من خرق حجاب الله المضروب على هذا الكتاب فيدعيه، وهذا الواقع يؤكد ما بيّنته فيما تقدم من أن وصف هذا الكتاب بأنه عاصم من الضلال بذاته يعني أنه لا يدعيه غير صاحبه الذي ذكره الرسول محمد (صلى الله عليه وآله)، ومن يدعيه فهو صادق وهو صاحبه.

این، وصیتی است که محمد رسول الله (ص) آن را در شب وفاتش نوشته است و از هزاران سال پیش، در کتابها موجود می‌باشد. هر کسی می‌تواند آن را بخواند و از آن آگاه شود، ولی برای افراد باطل ادعای آن امکان‌پذیر نبوده است، با این‌که آن‌ها زیاد هستند. خداوند هر مدعی دروغ‌گویی را از (ادعای به) وصیت بازداشته است. با این‌که تعداد زیادی ادعای پیامبری، امامت و مهدویت نموده‌اند، ولی هیچ وقت برای آن‌ها چنین امکانی وجود نداشت که حجاب خدا را که بر این وصیت وجود دارد، از بین ببرند، و ادعای وصیت کنند. این واقعیت، مطلبی را که پیش‌تر گفتم تأکید می‌کند؛ این‌که توصیف این نوشتار به این‌که در ذات خودش، بازدارنده از گمراهی است، به این معنا است که کسی غیر از صاحب (اصلی) آن نمی‌تواند آن را ادعا کند؛ کسی که محمد رسول (الله) (ص) آن را ذکر کرده است. در نتیجه هر کسی که ادعای وصیت کند، راست‌گو و صاحب (اصلی) آن می‌باشد.

وهذا كاف كدليل تام وحجة قائمة على أحقية هذه الدعوة، فمن أراد الحق ومعرفةً أحقية هذه الدعوة تكفيه الوصية وادعائي أني المذكور فيها، وهناك أدلة كثيرة غيرها، كالعلم بدين الله وبحقائق الخلق، والانفراد برأية البيعة لله، وأيضاً النص من الله مباشرة بالوحي لعباده بالرؤيا [58] وغيرها من سبل شهادة الله عند خلقه لخلفائه في أرضه، فكما شهد للملائكة بخلافة آدم (عليه السلام) بالوحي فقد شهد الله عند عدد كبير من الناس المتفرقين بحيث يمتنع تواطؤهم على الكذب بأنّ أحمد الحسن حق وخليفة من خلفاء الله في أرضه [59]، وقد قال تعالى: (وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا) [النساء: 79].

این مطلب به عنوان دلیلی کامل و حجتی بر حقانیت این دعوت، کافی است. هر کسی حق را می‌خواهد، و می‌خواهد حق بودن این دعوت را بشناسد، وصیت برای او کفایت می‌کند، و این‌که من ادعا کردم که در آن ذکر شدم! دلایل زیاد دیگری نیز وجود

همچنین برای مسلمانان اهل سنت، رسول الله (ص) آنها را به یاری مهدی تشویق نموده است و او را «خلیفه‌ی الله المهدی» نامید، همان‌طور که در روایات صحیح کتاب‌های اهل سنت آمده است. [65] من نزد آنها آدمی در حالی که نامم شبیه نام رسول الله (ص) (احمد) است و نام پدرم شبیه نام پدر رسول الله (اسماعیل) است، همان‌طور که در روایات به آن اشاره شده است [66] و رسول (الله) (ص) فرمود: «من فرزند دو قربانی هستم، عبدالله و اسماعیل». [67] برای شما نص تشخیصی آوردم که با این خصوصیت وصف شده است که برای هر کس که به آن چنگ بزند، بازدارنده از گمراهی است. با علم آدمی، و منفرد و تک بودن در برافراشتن پرچم «البیعه لله».

فاتقوا الله يا أمة محمد (صلى الله عليه وآله) وأذعنوا للحق واتبعوا خليفة الله المهدي الذي دعاكم رسول الله (صلى الله عليه وآله) لنصرته ولو زحفاً على الثلج، وآمنوا بوصية نبيكم الوحيدة لتجوا في الدنيا والآخرة.

أحمد الحسن

ای امت محمد (ص)! از خدا بترسید و به حق اعتراف کنید و از خلیفه‌ی خدا، مهدی تبعیت کنید؛ همان کسی که رسول الله (ص) شما را به یاری او خوانده است هرچند سینه خیز بر روی برف (و یخ‌ها) بسوی او بشتابید. به وصیت یگانه‌ی پیامبرتان ایمان آورید تا در دنیا و آخرت نجات پیدا کنید.

احمد الحسن



[11] - هذه بعض أقوال المفسرين:

من الشيعة:

الطبرسي: [ولو نشاء لجعلنا منكم] أي بدلاً منكم معاشر بني آدم (ملائكة في الأرض يخلفون) بني آدم أي يكونون خلفاء منهم. والمعنى: لو نشاء أهلكناكم، وجعلنا الملائكة بدلکم سكان الأرض، يعمرونها، ويعبدون الله [مجمع البيان: ج 9 ص 90. مكارم الشيرازي: [ولئلا يتوهما أن الله سبحانه محتاج لعبوديتهم، وأنه يصر عليها، فإنه تعالى يقول في الآية التالية: "ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون" ملائكة تخضع لأوامر الله، ولا تعرف عملاً إلا طاعته وعبادته] الأمثل: ج 16 ص 81. ومن السنة:

الطبري: [... عن مجاهد، قوله: لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون قال: يعمرن الأرض بدلاً منكم] جامع البيان: ج 25 ص 115.

ابن كثير: [وقوله عز وجل "ولو نشاء لجعلنا منكم" أي بدلکم "ملائكة في الأرض يخلفون"] تفسير ابن كثير: ج 4 ص 143.

[12] - سخنان برخی از مفسرين:

شيعة:

طبرسي: (و لو نشاء لجعلنا منكم) (اگر می خواستیم، از میان شما قرار می دادیم) یعنی به جای شما، گروه بنی آدم (ملائكة في الأرض يخلفون) (فرشتگانی که در زمین خلافت کنند) در میان بنی آدم، تا جانشینان آنها شوند، و معنای آیه به این صورت می باشد: «اگر می خواستیم، آنها را هلاک می کردیم و فرشتگان را به جای شما، ساکنان زمین قرار می دادیم، تا آن را آباد کنند و خدا را پرستند». (مجمع البيان: ج 9 ص 90)

مكارم شیرازی: تا آنها فکر نکنند، خداوند به پرستش آنها نیازمند است و خداوند بر آن اصرار دارد. خداوند متعال در آیه ی بعدی می فرماید: (و لو نشاء لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون) (اگر می خواستیم از میان شما، فرشتگانی قرار می دادیم تا در زمین خلافت کنند) فرشتگانی که فرمان خدا را می پذیرند، و کاری جز اطاعت و پرستش خدا نمی شناسند. (الأمثل (تفسیر نمونه): ج 16 ص 81)

اهل سنت:

طبری: مجاهد، می گوید: (لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون) (اگر می خواستیم از میان شما، فرشتگانی قرار می دادیم تا در زمین خلافت کنند) می گوید: زمین را به جای شما آباد کنند. (جامع البيان: ج 25 ص 115)

ابن كثير: سخن خدای عزوجل: (و لو نشاء لجعلنا منكم) (اگر می خواستیم از میان شما قرار می دادیم) یعنی به جای شما (ملائكة في الأرض يخلفون) (فرشتگانی که در زمین خلافت کنند). (تفسیر ابن كثير: ج 4 ص 143)

[13] - روی الكليني: [18 - .. عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا إِذْ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): إِنَّ فِيكَ شَبَهًا مِنْ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَلَوْلَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَالٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ. قَالَ: فَغَضِبَ الْأَعْرَابِيُّانِ وَالْمُعِيرَةُ بَنُ شُعْبَةَ وَعِدَّةٌ مِنْ قُرَيْشٍ مَعَهُمْ فَقَالُوا: مَا رَضِيَ أَنْ يَضْرِبَ لِابْنِ عَمِّهِ مَثَلًا إِلَّا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ: (وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ وَقَالُوا أَلْهَيْتَنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ) يَعْنِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ: (مَلَائِكَةٌ فِي الْأَرْضِ يَخْلِفُونَ) قَالَ: فَغَضِبَ الْحَارِثُ بْنُ عَمْرِو الْفِهْرِيُّ فَقَالَ: (اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ) أَنْ بَنِي هَاشِمٍ يَتَوَارَثُونَ هِرْقَلًا بَعْدَ هِرْقَلٍ (فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) فَأَنْزَلَ اللَّهُ

عَلَيْهِ مَقَالَةَ الْحَارِثِ وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا ابْنَ عَمْرٍو إِمَّا تُثَبِّتْ وَإِمَّا رَحَلْتَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ بَلْ تَجْعَلُ لِسَائِرِ قُرَيْشٍ شَيْئًا مِمَّا فِي يَدَيْكَ فَقَدْ ذَهَبَتْ بَنُو هَاشِمٍ بِمَكْرَمَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله): لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ قَلْبِي مَا يُتَابِعُنِي عَلَى التَّوْبَةِ وَلَكِنْ أَرْحَلُ عَنْكَ فِدْعَا بِرَاحِلَتِهِ فَرَكِبَهَا فَلَمَّا صَارَ بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ أَتَتْهُ جَنْدَلَةٌ فَرَضَخَتْ هَامَتَهُ [الكافي: ج 8 ص 57].

[14]- كلینی روایت می کند: 18- ... ابو بصیر می گوید: یک روز رسول الله (عزوجل) نشستند که امیرالمؤمنین (ع) آمد. رسول الله (عزوجل) به ایشان فرمود: «تو به عیسی بن مریم (ع) شباهتی داری. اگر گروهی از امت من در مورد تو سخنانی که نصاری در مورد عیسی بن مریم (ع) گفته بودند، نمی گفتند، در مورد تو سخنی می گفتم که هر وقت از جلوی گروهی از مردم عبور کنی، خاک زیر پاهایت را به عنوان تبرک بگیرند» (راوی) می گوید: دو اعرابی و مغیره بن شعبه و گروهی از قریش که با آنها بودند، خشمگین شدند و گفتند: برای پسر عمویش راضی نشد که مثالی کمتر از عیسی بن مریم (ع) بزند. خداوند بر پیامبرش (عزوجل) (این آیه را) فرستاد و فرمود: «وقتی فرزند مریم، به عنوان مثالی برای قوم تو زده می شود، قوم تو، از آن مثال باز می دارند، و (در پاسخ) می گویند: آیا خدای ما بهتر است یا او. آنها این سخن را برای مجادله می گویند؟ بلکه آنها قومی هستند که (با تو) دشمنی می کنند. او (فرزند مریم) بنده ای است که به او نعمت دادیم، و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم، و اگر می خواستیم، از شما (یعنی از بنی هاشم) فرشتگانی قرار می دادیم که در زمین خلافت کنند». (راوی) می گوید: «حارث بن عمرو فهری خشمگین شد و گفت: خدایا اگر این حق و از جانب تو است (یعنی بنی هاشم مانند پادشاهی، پس از پادشاهی دیگر (حکومت را) به ارث می برند) سنگی از آسمان بر ما ببار یا برای ما عذابی دردناک بیاور خدا». خداوند پاسخ سخن حارث را فرستاد و این آیه فرستاده شد: (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (خدا آنها را تا زمانی که بین آنها هستی، عذاب نمی کند. و خداوند تا زمانی که درخواست آمرزش می کنند، آنها را عذاب نمی کند). سپس، پیامبر (عزوجل) به او فرمود: «ای ابن عمرو، یا توبه کن یا برو» گفت: «ای محمد (عزوجل)، برای بقیه ی قریش چیزی قرار می دهی که (اختیار آن) در دستان تو است. بنی هاشم، کرامت عرب و عجم را می برند». پیامبر (عزوجل) به او فرمود: «این به اختیار من نیست، این مربوط به خدای تبارک و تعالی است». گفت: «ای محمد، دلم به توبه راضی نمی شود، ولی از نزد تو می روم». مرکب خود را گرفت و سوار آن شد. وقتی پشت مدینه رسید، جندله آمد و سر او را شکست... (کافی: ج 8 ص 57)

[15]- هذا تعليل لكون المقصود بالملائكة في الآية (ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة) هم آل محمد (عليهم السلام).

[16]- به این دلیل منظور از فرشتگان در آیه، آل محمد (ع) هستند: (ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة) (اگر می خواستیم، از میان شما افرادی مثل فرشته قرار می دادیم).

[17]- سیأتي ذكرها.

[18]- إن ارتباط الآية بأل محمد الأوصياء (بل وفي المهدي منهم بالخصوص) أمر أكدته روايات الفريقين؛ [عن زرارة بن أعين، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: (وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِلسَّاعَةِ)، قال: عنى بذلك أمير المؤمنين (عليه السلام). وقال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا علي، أنت علم هذه الأمة، فمن اتبعك نجا، ومن تخلف عنك هلك وهوى] البرهان: ج 4 ص 897.

[و] عن زرارة بن أعين، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً)، قال: هي ساعة القائم (عليه السلام) تأتيهم بغتة [تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 571].

وأخرج الحاكم [عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) "وإنه لعلم للساعة" فقال: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهبت أناها ما يوعدون، وأنا أمان لأصحابي ما كنت فإذا ذهبت أناها ما يوعدون، وأهل بيتي أمان لأمتي فإذا ذهب أهل بيتي أناها ما يوعدون. صحيح الاسناد ولم يخرجاه] المستدرک: ج 2 ص 448.

وقال المناوي: [قال مقاتل في (وإنه لعلم للساعة) إنه المهدي يكون في آخر الزمان] فيض القدير: ج 5 ص 383.
[19] - این موضوع (در آینده) خواهد آمد.

[20] - ارتباط این آیه به آل محمد (ع) اوصیا (به خصوص مهدی (ع)) مسئله ای است که روایات هر دو گروه (شیعه و اهل سنت) به آن تأکید دارد؛ زراره بن اعین می گوید: از امام صادق (ع) در مورد سخن خدای عزوجل پرسیدم: «این علمی برای ساعت است». فرمود: «منظور ایشان امیرالمؤمنین (ع) است». (امام صادق (ع)) فرمود: «رسول الله (ع) فرمود: ای علی، تو علم این امت هستی، هر فردی از تو دنباله روی کند، نجات می یابد، هر فردی از تو سربچی نماید، هلاک می شود و از بین می رود»: برهان: ج 4 ص 897.

زراره می گوید: از امام باقر (ع) در مورد این سخن خدای عزوجل پرسیدم: «آیا منتظر ساعت هستند که به یک باره بیاید» فرمود: «این ساعت قائم (ع) است که به یک باره می آید»: تأویل آیات ظاهره: ج 2 ص 571.

حاکم از جابر نقل می کند که رسول الله (عزوجل) فرمود: «این علمی برای ساعت است». فرمود: «ستاره ها برای اهل آسمان، (مایه) امان هستند، وقتی بروند، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می آید و من تا زمانی که هستم، برای یارانم (مایه) امانم، وقتی بروم، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می آید و اهل بیت (ع) من (مایه) امان امت من هستند، وقتی اهل بیت من بروند، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می آید». مستدرک: ج 2 ص 488.

مناوی می گوید: مقاتل در مورد آیه ی «و این علمی برای ساعت است» می گوید: او مهدی آخرالزمان (ع) است. فیض القدير: ج 5 ص 383.

[21] - قید (حتی یدعیه صاحبه) یوضح أنّ الحفظ الالهي للنص غاية تتحقق باحتجاج صاحبه به وكشفه له، وأي ادعاء له بعد ذلك من قبل غيره يعتبر ادعاء سفيه ولا قيمة له، إذ لو كان النص له لاهتدى إليه قبل أن يهديه إليه من كشفه، وسيكون حاله تماماً كحال من يأتي اليوم ويزعم أنه من اكتشف النظرية النسبية، وأقل ما يقال عنه إنه مجنون وسفيه !!

[22] - قید «تا این که صاحب آن، مدعی وصیت شود» روشن می کند که غرض محافظت خداوند از نص، به واسطه ی احتجاج صاحب آن و آشکار شدن آن، مُحقق می شود، و هر ادعایی پس از آن، از سوی دیگران، ادعایی سفیهانه و بی ارزش است؛ زیرا اگر نص برای او بود، پیش از این که به کسی که وصیت را آشکار کرده است، هدایت کند، به او (شخص مدعی دوم) هدایت می کرد. وضعیت چنین شخصی مثل کسی است که امروز می آید و فکر می کند نظریه ی نسبیت را کشف کرده است؛ کمترین چیزی که در مورد او گفته می شود این است که چنین شخصی دیوانه و نادان است!

[23] - بیّن آل محمد (علیهم السلام) في رواياتهم أنّ صاحب الأمر يعرف باحتجاجة بالوصية، [عن الحارث بن المغيرة النصري، قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): بم يعرف صاحب هذا الأمر؟ قال: بالسكينة والوقار والعلم والوصية] الخصال - للصدوق: ص 200.

[24] - آل محمد (ع) در روایات خود روشن کرده‌اند که صاحب الأمر با احتجاج به وصیت شناخته می‌شود. حارث بن مغیره نصری می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: صاحب الأمر چگونه شناخته می‌شود؟ فرمود: «با آرامش و سنگینی و علم و وصیت». خصال صدوق: ص 200.

[25] - بقره: 180

[26] - روی الکلبینی: [3- ... عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَمَّتِ الْيَهُودِيَّةُ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) فِي ذِرَاعٍ وَكَانَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) يُحِبُّ الذَّرَاعَ وَالْكَتِفَ وَيَكْرَهُ الْوَرِكَ لِقُرْبِهَا مِنَ الْمَبَالِ الْكَافِي: ج 6 ص 315. وأخرج البخاري: [.. عن أنس ابن مالك رضي الله عنه ان يهودية أتت النبي صلى الله عليه وسلم بشاة مسمومة فأكل منها فجنى بها ف قيل: ألا نقتلها، قال: لا، قال: فما زلت أعرفها في لهوات رسول الله صلى الله عليه وسلم] صحيح البخاري: ج 3 ص 141.

قال الشيخ المفيد عن النبي (صلى الله عليه وآله): (وقبض بالمدينة مسموماً يوم الاثنين ليلتين بقيتا من صفر) المقنعة: ص 456. ومثله العلامة الحلي في المنتهى: ج 2 ص 887.

[27] - کلبینی روایت می‌کند: امام صادق (ع) فرمود: «یک زن یهودی به پیامبر (عزوجل) سم در بازو (ی گوشت بره) داد. پیامبر (عزوجل) (گوشت) بازو و کتف را دوست داشت و بالای ران را به خاطر نزدیکی به محل ادرار، دوست نمی‌داشت»: کافی: ج 6 ص 315.

بخاری می‌گوید: انس بن مالک 0 می‌گوید: زنی یهودی، بزّه‌ی مسمومی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آورد. از آن خورد. آن زن را آوردند. به او گفته شد: آیا او را بکشیم. (پیامبر صلی الله علیه و سلم) فرمود: «خیر،...»: صحیح بخاری: ج 3 ص 141.

شیخ مفید در مورد پیامبر (عزوجل) می‌گوید: در مدینه، مسموم از دنیا رفتند، روز دوشنبه، دو شب از (ماه) صفر باقی مانده بود: المقنعه: ص 456 و علامه حلی نظیر آن را در المنتهى ج 2 ص 887 آورده است.

[28] - قال ابن الأثير عن (هجر): [أي اختلف كلامه بسبب المرض، على سبيل الاستفهام، أي هل تغير كلامه واختلط لأجل ما به من المرض؟ وهذا أحسن ما يقال فيه، ولا يجعل إخباراً، فيكون إما من الفحش أو الهذيان. والقائل كان عمر، ولا يظن به ذلك] النهاية في غريب الحديث والأثر: ج 5 ص 246. ولا يخفى أنّ الكلمة بصورة الإخبار وردت في صحيح مسلم وغيره.

قال عبد الرحمن ابن الجوزي (ت: 597 هـ): [اتفق العلماء في الذين أراد أن يكتب له رسول الله على وجهين؛ أحدهما: أراد أن ينص على الخليفة من بعده، والثاني: أن يكتب كتاباً في الأحكام يرتفع معه الخلاف، والأول أظهر. وقوله: "حسبكم كتاب الله": وإنما خاف عمر أن يكون ما يكتبه في حالة غلبة المرض الذي لا يعقل معها القول ولو تيقنوا أنه قاله مع الافاقة لبادروا إليه] كشف المشكل من حديث الصحيحين: ج 2 ص 315، تحقيق علي حسين البواب.

[29] - ابن اثير در معنای «هجر» می‌گوید: یعنی به خاطر بیماری، سخنانش دچار اختلاف شد، البته (این جمله) سؤالی است، یعنی: آیا سخنانش تغییر کرده است و به خاطر بیماری دچار تناقض شده است؟ این بهترین معنایی است که در مورد این می‌توان گفت. این جمله خبری نیست، چون در این صورت، فحش یا هذیان می‌شود. گوینده‌ی سخن، عمر بود، و نمی‌توان (از او) چنین معنایی را انتظار داشت. (النهاية في غريب الحديث و الاثر: ج 5 ص 246). پوشیده نیست که این جمله در صحیح مسلم و غیر آن، به صورت (جمله) خبری است.

عبدالرحمن بن جوزی می گوید (تولد: 591 هـ): علما در مورد مطلبی که رسول الله می خواست بنویسد، اتفاق نظر دارند که یکی از این دو صورت است: اول: ایشان می خواست، خلیفه‌ی پس از خودش را تعیین کند. دوم: ایشان می خواست نوشتاری در (باب) احکام بنویسد که به واسطه‌ی آن اختلاف از بین برود؛ که مورد اول بهتر است. سخن عمر که گفت: «کتاب خدا برای ما کافی است» به این دلیل است که او می ترسید، آنچه در حالت بیماری نوشته می شود، مطلبی باشد که عاقلانه نباشد ولی اگر می دانستند ایشان در حالت هوشیاری این سخن را می فرماید، به آن مبادرت می کرد (و از رسول الله می خواست که آن را بنویسد). (کشف المشکل من حدیث الصحیحین: ج 2 ص 315، تحقیق علی حسین البواب).

[30] - صحیح البخاری: ج 4 ص 4168

[31] - صحیح بخاری: ج 4 ص 4168

[32] - صحیح مسلم - کتاب الوصیة.

[33] - صحیح مسلم - کتاب الوصیت

[34] - کتاب سلیم بن قیس: ص 398.

[35] - کتاب سلیم بن قیس: ص 398

[36] - کتاب سلیم بن قیس: ص 211.

[37] - کتاب سلیم بن قیس: ص 211

[38] - الغیبة - للنعمانی: ص 81.

[39] - غیبت نعمانی: ص 81

[40] - کتاب الغیبة - الشيخ الطوسي رحمه الله.

[41] - بزّ به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان (مترجم).

[42] - ثفنه به معنای پینه‌ای است که سر زانو می بندد و آن حضرت را به واسطه‌ی پینه‌ی زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده‌اش می بست، ذی الثففات می گفتند (مترجم).

[43] - کتاب غیبت - شیخ طوسی رحمه الله.

[44] - إِنَّ نَصَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) على من يخلفه إنما هو بأمر الله سبحانه، وقد تقدم قوله (صلى الله عليه وآله) للحارث بن عمرو في رواية الكافي المتقدمة: [لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ، ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى]. والله تعالى يقول عن نبيه: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) [النجم: 3-4]، وروى الكليني: [2- ... عَنْ عَمْرٍو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: أَتَرُونَ الْمُوصِيَّ مِمَّا يُوصِي إِلَيَّ مَنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (صلى الله عليه وآله) لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ] الكافي: ج 1 ص 278.

[45] - متن پیامبر (عزوجل) بر کسی که جانشین او می شود، فقط به دستور خدای سبحان است. در روایت پیشین که از کافی نقل شد سخن پیامبر (عزوجل) به حارث بن عمرو: «لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ، ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» (این مسئله به اختیار من

نیست، این به اختیار خدای تبارک و تعالی است). خداوند در مورد پیامبرش می فرماید: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ

يُوحَى) (از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، بلکه سخنان او وحی است که به او می رسد). کلینی روایت می کند: 2- از

عَمْرٍو بْنِ الْأَشْعَثِ كه گفت: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «أَتَرُونَ الْمُوصِيَّ مِمَّا يُوصِي إِلَيَّ مَنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ

وَرَسُولِهِ (عزوجل) لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ» (امام صادق (ع) می فرماید: «آیا فکر می کنید کسی از ما که

وصیت می‌کند، به هر کس که خودش دوست می‌دارد وصیت می‌کند؟! به خدا قسم نه! این عهدی از خدا و پیامبرش (عزوجل) است، تا این که امر به صاحبش برسد» (کافی: ج 1 ص 287).

[46] - لذا وصفها رسول الله (صلی الله علیه وآله) بأنها كتاب عاصم من الضلال لمن تمسك بها، وعدّ الحق سبحانه وصية عيسى (عليه السلام) بمحمد (صلی الله علیه وآله) بينة إلهية من بين البينات التي جاء بها، قال تعالى: (وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) [الصف: 6]، ولا تكون الوصية بينة إلهية لو أمكن ادعاؤها من قبل مدعٍ مبطل.

[47] - به همین دلیل رسول الله (عزوجل) این وصیت را به نوشتار بازدارنده از گمراهی برای هر کس که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است. حق تعالی، وصیت عیسی (ع) به محمد (عزوجل) را دلیل روشنی از دلایلی که آورده است، به شمار آورده. خدای متعال می‌فرماید: (و زمانی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل فرمود: ای بنی اسرائیل، من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، و آنچه از تورات (و) پیش از من است را تصدیق می‌کنم، و به شما بشارت پیامبری که پس از من می‌آید را می‌دهم، (که) نام او احمد است. وقتی دلایل روشن را آورد گفتند: این سحری آشکار است). (صف: 6). در صورتی که مدعی باطلی بتواند ادعای وصیت کند، وصیت دلیل روشنی از سوی خدا نخواهد بود.

[48] - أما حفظ النص في مرحلة نقله إلى الخليفة الذي سيوصله، فمثاله نقل الوصية بمحمد (صلی الله علیه وآله) من قبل الله إلى عيسى (عليه السلام)، أو نقل الوصية بعلي وولده الطاهرين (عليهم السلام) من قبل الله إلى محمد (صلی الله علیه وآله) وأمه، وأما حفظ النص على مستوى وصوله إلى الخليفة الذي سيدعيه فهو قد يمر بمرحلة واحدة كما في وصول وصية رسول الله (صلی الله علیه وآله) إلى الإمام علي (عليه السلام)، أو يمر بعدة مراحل كما في وصولها إلى المهدي الأول (أحمد) أو وصول وصية عيسى بمحمد إلى محمد (صلی الله علیه وآله). والحفظ الإلهي للنص موجود في جميع تلك الحالات والمراحل.

[49] - اما حفظ نص، در مرحله‌ی انتقال این وصیت به خلیفه‌ای که وصیت به او می‌رسد، مثل انتقال وصیت به محمد (عزوجل) از سوی خدا به عیسی (ع)، یا انتقال وصیت به علی و فرزندانش پاکش (ع)، از سوی خدا به محمد a، می‌باشد. اما حفظ نص، در مرحله‌ی رسیدن به خلیفه‌ای که آن را ادعا می‌کند، گاهی یک مرحله را طی می‌کند، مثل رساندن وصیت رسول الله (عزوجل)، به امام علی (ع)، و گاهی از مراحل متعددی عبور می‌کند مثل رسیدن به مهدی اول (احمد) یا رسیدن وصیت عیسی (ع) نسبت به محمد a، به محمد (عزوجل)، و حفاظت نص الهی در همه‌ی این حالات و مراحل برقرار است.

[50] - الكافي: ج 1 ص 434.

- [51] کافي: ج 1 ص 434

[52] - الكافي - للكليني: ج 1 ص 372.

[53] - كافي - كليني: ج 1 ص 372

[54] - قال ابن منظور: [قال الجوهري: (لو) حرف تمنّ، وهو لامتناع الثاني من أجل امتناع الأول، تقول: لو جئتني لأكرمتك] لسان العرب: ج 15 ص 470. والأول في الآية هو التقول (تقول علينا..) والثاني هو الهلاك (لأخذنا منه باليمين ..)، و(لو) نفي أن الهلاك ممتنع لأجل امتناع التقول.

[55] - ابن منظور می‌گوید: جوهری می‌گوید: «لو» حرف تمنّی (آرزو) است، و معنایش این است که (جمله‌ی) دوم به خاطر نشدنی بودن (جمله‌ی) اول اتفاق نمی‌افتد، می‌گویی: «اگر نزد من بیایی، تو را اِکرام می‌کنم». (جمله‌ی) اول در آیه، (تقول) است، «اگر بر ما سخنانی ببندد» و (جمله‌ی) دوم هلاک نمودن است، «با قدرت او را می‌گیریم» و «لو» (اگر) در این جا به این معنا است که هلاک نمودن اتفاق نمی‌افتد، زیرا (تقول) رخ نمی‌دهد.

[56] - إثبات الهداة: ج 1 ص 194-195.

1- إثبات الهداة: ج 1 ص 194 - 195

[58] - روى أبو الفتح الكراچكي: [عن علي (عليه السلام) قال: رؤيا المؤمن تجري مجرى كلام تكلم به الرب عنده] كنز الفوائد: ص 211.

[59] - وقد قص أنصار الإمام المهدي (عليه السلام) رؤاهم التي شهد الله لهم فيها صوتاً وكتابة، وهم من بلدان وخلفيات وقوميات مختلفة، وضمت المواقع الرسمية للدعوة اليمانية المباركة الكثير من تلك الشهادات.

[60] - ابوالفتح كراچكي روايت مى كند: على (ع) فرمود: «رؤياى مؤمن، در حكم سخنى است كه پروردگار با او مى گويد» (كنز الفوائد: ص 211).

[61] - انصار امام مهدى (ع) رؤياهاى خود را كه خداوند در آنها شهادت داده است، به صورت صوتى و مكتوب، تعريف نمودند، در حالى كه آنها جدای از هم و در كشورها و اقوام مختلف مى باشند. در سايت رسمى دعوت مبارك یمانی بسیاری از این شهادت‌ها وجود دارد.

[62] - أخرج ابن ماجة: [.. عن ثوبان، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم "يقتل عند كنزكم ثلاثة. كلهم ابن خليفة. ثم لا يصير إلى واحد منهم. ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق. فيقتلونكم قتلاً لم يقتله قوم". ثم ذكر شيئاً لا أحفظه. فقال: "فإذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج. فإنه خليفة الله، المهدي"] سنن ابن ماجة: ج 2 ص 1367.

[63] - أخرج الحاكم: [.. عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه عن النبي (صلى الله عليه وآله) أنه قال: لا تذهب الأيام والليالي حتى يملك رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي واسم أبيه أبى فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً] المستدرک: ج 4 ص 442.

[64] - الخصال للصدوق: ص 56؛ عيون أخبار الرضا (عليه السلام): ج 1 ص 189؛ المستدرک للحاكم: ج 2 ص 559؛ نيل الأوطار للشوكاني: ج 9 ص 164. ولا يشك مسلم في أنّ النبي (صلى الله عليه وآله) من ولد إسماعيل وليس من ولد إسحاق كما يدعيه اليهود.

[65] - ابن ماجه مى گوید: ثوبان گفت: رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود: «نزد گنج شما، سه فرد مى میرند كه همى آنها فرزند خليفه هستند و به هيچ کدام (خلافت) نمى رسد. سپس پرچمهاى سپاه از سوى مشرق مى آيد و با شما مى جنگند، به گونه اى كه با گروهى (اينگونه) نجنبند». بعد مطلبى را ذكر نمود كه در ذهنم نيست، سپس گفت: «وقتي او راديديد، با او بيعت كنيد، هر چند سينه خيز بر روى برفها، زيرا ايشان خليفه خدا، مهدى است». در زوائد: سند اين حديث صحيح و رجالش ثقه هستند. حاكم در مستدرک نیز آن را روايت نموده و گفته است: با شرط شيخين، صحيح است. (سنن ابن ماجه: ج 2 ص 1367).

[66] - حاكم مى گوید: از عبدالله ابن مسعود رض : پیامبر (ص) فرمود: «روزها و شبها نمى گذرد تا اين كه مردى از خانواده اى من به فرمان روايى برسد، نام او شبيه نام من است و نام پدرش شبيه نام پدر من است، زمين را پر از عدل و داد مى كند، همان طور كه از ظلم و جور پر شده است» (المستدرک: ج 4 ص 442).

[67] - خصال صدوق: ص 56؛ عيون اخبار رضاء (ع) ج 1 ص 189؛ مستدرک حاكم: ج 2 ص 559؛ نيل الأوطار شوكاني: ج 9 ص 164. مسلمان تردید نمى كند كه پیامبر (عزوجل) فرزند اسماعيل است و آن گونه يهوديان كه ادعا مى كنند، فرزند اسحاق نيست.